

## روایت دیگری از نبرد رستم با کک کوهزاد

دکتر رضا غفوری<sup>۱</sup>

### چکیده

نبرد رستم با کک کوهزاد، یکی از چند داستان مشهور دوران کودکی رستم است که در آن از دلاوری‌های او سخن رفته است. از این داستان، دو روایت منظوم بلند و کوتاه در دست است. روایت بلند آن همان است که در بخش ملحقات شاهنامه چاپ کلکته دیده می‌شود و بارها در ایران به صورت جداگانه و یا در بخش ملحقات شاهنامه‌ها، انتشار یافته که مبنای همه این چاپ‌ها، همان چاپ کلکته بوده است. اما روایت کوتاه داستان کک کوهزاد تاکنون پیرایش و تصحیح نشده است. در این مقاله پس از معرفی روایت کوتاه این داستان که با عنوان «کک کوهزاد نامه» از آن نام می‌بریم، به بررسی چهره اسطوره‌ای کک کوهزاد می‌پردازیم. سپس با آوردن شواهدی چند، نشان می‌دهیم که روایت کوتاه نبرد رستم با کک کوهزاد، از روایت بلند آن کهن‌تر و مقدم‌تر است.

کلیدواژه‌ها: کک کوهزاد، کک کوهزاد نامه، رستم، ازدها، دیو.

### ۱. مقدمه

در سلسله اخبار و روایاتی که از هنرنمایی‌ها و پهلوانی‌های رستم، به دست ما رسیده است، با چندین داستان، مربوط به دوران کودکی رستم روبه‌رو می‌شویم که روایاتی منظوم و متشور از آن‌ها در دست است. معروف‌ترین این روایات عبارتند از: کشته شدن پیل سپید به دست رستم، رفتن رستم به دژ سپند در کین‌خواهی از خون نیایش نریمان<sup>(۱)</sup>، داستان نبرد رستم با ببر بیان<sup>(۲)</sup>، داستان نبرد رستم با پتیاره<sup>(۳)</sup>، داستان شکاوندکوه<sup>(۴)</sup> و داستان نبرد رستم با کک کوهزاد.<sup>(۵)</sup>

از آنجا که دوران کودکی رستم، مقارن با پادشاهی منوچهرشاه بوده است، در بیشتر روایات مذکور، از منوچهر نام برده می‌شود.<sup>(۶)</sup> اما در شاهنامه نخستین رویداد مهم دوران نوجوانی رستم،

۱- دکتری زبان و ادبیات فارسی reza\_ghafouri1360@yahoo.com

گزینش رخس می‌باشد که آن هم پس از درگذشت زو تهماسب و در دوران تازش افراسیاب به ایران رخ می‌دهد (فردوسی، خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۳۳۴/۱-۳۳۶). همچنین رستم پس از گزینش رخس، به فرمان زال، کی قباد را به ایران می‌آورد. بنابراین نخستین هنرنمایی رستم، از این زمان آغاز می‌شود و آن هم رویارویی با افراسیاب و شکست دادن اوست (رک. همان: ۳۴۷-۳۴۸).

آن‌چنان که ملاحظه می‌شود، در *شاهنامه* از نبردهای مشهور رستم در دوران خردسالی‌اش ذکری به میان نیامده است. اما چندی پس از درگذشت فردوسی<sup>(۷)</sup> سرایندگان دیگری پیدا شدند و چندین روایت کوتاه و بلند را که مربوط به پهلوانی‌های دوران کودکی و نوجوانی رستم بود، سرودند. این احتمال وجود دارد که مأخذ برخی از این روایات، کتاب «اخبار رستم» آزادسرو (خطیبی، ۱۳۸۴: ۵۰) و یا کتاب «سکيسران» (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۲۰۳-۲۰۵) بوده باشد.

با اشتها و محبوبیت یافتن *شاهنامه* فردوسی، برخی کاتبان و نسخه‌نویسان، تعدادی از منظومه‌های حماسی را در دست‌نویس‌های *شاهنامه* گنج‌نیدند؛ چنان که در سده‌های متأخر و به ویژه از قرن دهم به بعد، در بیشتر نسخه‌های *شاهنامه*، شماری از داستان‌های الحاقی دیده می‌شود (رک: خالقی مطلق، ۱۳۶۴: ۲۵۴-۲۵۵؛ صفا، ۱۳۸۳: ۷۹). این کار کاتبان، از یک سو در عرصه پژوهش‌های حماسی فایده زیادی دارد اما از سوی دیگر، دشواری‌های بسیاری نیز در پی داشته است. فایده آن این است که به دلیل گنج‌نیدن شدن شماری از منظومه‌های حماسی در برخی دست‌نویس‌های *شاهنامه*، این روایات از گزند آفت‌های زمانه مصون مانده‌اند. اما به دلیل آن که کاتبان و نسخه‌نویسان، هر داستان حماسی در بحر متقارب را به فردوسی نسبت داده و آن را در *شاهنامه* گنج‌نیده‌اند، گوینده و عصر سرایش بسیاری از این منظومه‌ها بر ما نامعلوم است.

موضوع اصلی این مقاله، بحث درباره‌ی روایت کهنی از نبرد رستم با کک کوه‌زاد است که در یکی از دست‌نویس‌ها مندرج است. باید یادآور شویم که تاکنون از نبرد رستم با کک کوه‌زاد، دو روایت منظوم کوتاه و بلند<sup>(۸)</sup> شناخته شده است. روایت بلند و مشهورتر این داستان، همان است که نخستین بار به همت ترنر ماکان در سال (۱۸۲۹م.) بر اساس نسخه‌های هندوستان تصحیح شد و در بخش ملحقات *شاهنامه* جای گرفت (رک: فردوسی، ماکان، ۱۳۷۹: ۶۲۸-۶۳۶) این منظومه بار دیگر در بخش ملحقات *شاهنامه* چاپ بروخیم (۱۳۱۵ش.) (رک: فردوسی، بروخیم، ۱۳۸۶: ۲۹۵۴-۲۹۸۲) و

برخی شاهنامه‌های چاپ ایران که بر پایه طبع ماکان بودند جای گرفت.<sup>(۹)</sup> در دهه اخیر نیز منظومه کک کوهزاد، سه بار به دست برخی پژوهشگران به چاپ رسیده که مبنای این چاپ‌ها نیز، همان چاپ ماکان بوده است (رک: داستان کک‌کوهزاد، ۱۳۸۲: ۲۳۷-۲۶۶؛ داستان رستم و کک کوهزاد، ۱۳۸۲: ۲۰-۵۵؛ کک کوهزاد، ۱۳۸۴: ۵۵-۱۰۲).

## ۲. کک کوهزاد در روایت‌های حماسی ایران

پیش‌تر یادآور شدیم که از داستان نبرد رستم با کک کوهزاد، دو منظومه بلند و کوتاه در دست است. خلاصه روایت بلند آن چنین است: نزدیکی زابل به سه روز راه، کوه بلندی بود که افراد بسیاری از افغان و لاجین و بلوچ، گرد هم آمده بودند و در قلعه‌ای به نام «مرباد» زندگی می‌کردند. کک کوهزاد سردسته این گروه راه‌زنان بود که هزار و صد و هجده سال از عمرش می‌گذشت. او هر سال از زال، ده چرم گاو، زر، باج می‌گرفت. زال به همگان سفارش کرده بود که کسی در برابر رستم، از کک و فتنه‌هایش سخنی بر زبان نیاورد زیرا از آن بیم داشت که رستم با شنیدن خبر باج‌گزاری پدر، به جنگ کک کوهزاد برود و در نبرد با آن پهلوان کشته شود. از قضا رستم در سن دوازده سالگی<sup>(۱۰)</sup> از فتنه‌های کک کوهزاد آگاه می‌شود و پس از باخبر شدن از ماجرا، به سراغ زال می‌رود و او را از این که تاکنون به کک باج می‌داده است سرزنش می‌کند. سپس با وجود مخالفت زال، شب‌هنگام مخفیانه و با راهنمایی دو تن از نزدیکان خویش به نام‌های کشواد و میلاد، به جنگ کک کوهزاد می‌رود. همان شب کک در خواب می‌بیند که شیری از بیشه در آمد و او را از پای درآورد و سرش را از تن جدا کرد. خواب‌گزاران به کک می‌گویند که فرزندی از نسل سام می‌آید و با تو درگیر می‌شود.

اما کک به سخنان خواب‌گزاران بهایی نمی‌دهد و به می‌گساری مشغول می‌شود. ناگهان خروش رستم را می‌شنود که کک را به مبارزه فرا می‌خواند. کک کوهزاد برادرزاده‌اش بهزاد را به نبرد رستم می‌فرستد. اما رستم بهزاد را گرفتار می‌کند و او را به بند می‌کشد. کک به ناچار خود به جنگ رستم می‌رود و نبرد میان دو پهلوان به درازا می‌کشد. از سوی دیگر زال با شنیدن رفتن رستم به جنگ کک کوهزاد، با سپاه زابلستان به سوی قلعه کک می‌رود. رستم در حالی که در نبرد با کک کوهزاد است، با دیدن سپاهیان پدر، به نیایش خداوند می‌پردازد و از او یاری می‌طلبد تا بعدها از سرزنش و شماتت

ملا متگران در امان بماند. در دنباله داستان، رستم کک را بر زمین می‌زند و هر دو دست او را می‌بندد. زال نیز از راه می‌رسد و با سپاهیان خویش دست به غارتگری می‌زند. در این هنگام، رستم کک و بهزاد را با خود به پایتخت منوچهر شاه می‌برد. سرانجام کک و برادرزاده‌اش به فرمان شاه ایران به دار آویخته می‌شوند.<sup>(۱۱)</sup>

درباره زمان سرایش منظومه بلند کک کوهزاد، میان پژوهشگران اختلاف نظر است. ملک الشعراء بهار می‌نویسد: «... و غیر از این‌ها، باز هم داستانی از قبیل داستان رستم و کک کوهزاد هست که بعد از مغول اختراع شده و قابل ذکر نیست و مأخذ صحیحی ندارد» (بهار، ۱۳۷۹: ۹۳). اما برخی دیگر از صاحب‌نظران، این منظومه را متعلق به قرن ششم دانسته‌اند (صفا، ۱۳۵۲: ۳۲۰؛ ریاحی، ۱۳۸۷: ۳۳۹). شماری دیگر نیز زمان سرایش آن را متقدم‌تر دانسته و به قرن پنجم رسانده‌اند (رک: کک کوهزاد، ۱۳۸۴: ۱۱).

جای شگفتی است که در منظومه‌های حماسی پس از شاهنامه، به پیکار رستم با کک کوهزاد اشاره‌ای نشده است؛ حال آن که جای آن داشت که در این منظومه‌ها، هنگامی که رستم از افتخارات گذشته خویش سخن می‌گوید (رک: ایرانشان ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۳۱-۴۳۴؛ عطایی، بادلیان: ۱۵۰)، از پیروزی خود بر کک کوهزاد نیز یاد کند. تا آنجا که بررسی کرده‌ایم، تنها در شاهنامه‌های کردی است که رستم از پیروزی خویش بر کک کوهزاد در رجزخوانی‌هایش یاد می‌کند (رک: گورانی، ۱۳۸۹: ۲۳۴).

با این حال داستان رستم و کک کوهزاد در میان توده مردم، شهرت بسزایی داشته است؛ آن‌چنان که در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه، چندین روایت از این داستان وجود دارد (رک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/ ۱۸۸-۲۰۳). همچنین در برخی طومارهای نقالی، فصولی مشبع درباره جنگ‌های کک با پهلوانان زابل دیده می‌شود. لازم به ذکر است جای این داستان در طومارهای نقالی شاهنامه متفاوت است. در برخی طومارها داستان نبرد رستم با کک کوهزاد، پس از کشته شدن پیل سپید و تصرف دژ سپند به دست رستم آمده است (رک: هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۵۰؛ مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۱۲۲) اما در برخی منابع دیگر، این داستان بلافاصله پس از کشته شدن پیل سپید می‌آید (رک: رستم‌نامه، ۱۳۸۷: ۴؛ نثر نقالی شاهنامه: برگ ۶۲؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۲۹۰).

عدم ترتیب این روایات در منابع گوناگون نقالی، نشان دهنده آن است که بر خلاف نظر احتمالی برخی پژوهشگران (رک: فردوسی، بهار، ملحقات، ۱۳۸۰: ۱۹؛ کک کوهزاد، ۱۳۸۴: ۵۲)، داستان کک کوهزاد سروده دوران جوانی فردوسی نیست، بلکه از گویندگان دیگر است و در ادوار بعد، وارد شاهنامه شده است. به بیان دیگر، اگر این داستان‌ها سروده فردوسی بود، از آنجا که غالباً راویان و نقالان در بیان ترتیب روایات، از شاهنامه عدول نکرده‌اند، در طومارهای نقالی نیز ترتیب منطقی این روایت می‌بایست حفظ می‌شد.

مؤلف احیاء الملوک می‌نویسد: «چون ناظم مناظم عجم، فردوسی توسی علیه‌الرحمه، اعتقادی به قصه کک ندارد، احوال او در شاهنامه نوشته نشده، لکن این قصه در سیستان مشهور است و نسخه‌های به زبان فرس و پهلوی در آن باب مطالعه شده، از نقل آن ناگزیر است. اما به صحت آن اعتقاد ندارد» (سیستانی، ۱۳۸۹: ۲۶). اگر گفته اخیر مؤلف احیاء الملوک صحت داشته باشد، می‌توان نتیجه گرفت که داستان کک کوهزاد یکی از منظومه‌های کهن و اصیل ایرانی است که پیشینه آن به دوران پیش از اسلام می‌رسد.<sup>(۱۲)</sup>

پیش از بررسی روایت کوتاه کک کوهزاد دو نکته را باید متذکر شویم: نخست آن که برخی درباره اشتقاق نام کک نوشته‌اند: «لفظ کک (Kok) احتمالاً مخفف کُهک (Kohak) یا کوهک است که با توجه به صفت کوهزاد ... می‌توان این وجه اشتقاق را پذیرفت» (کک کوهزاد، ۱۳۸۴: ۱۷). دیگر آن که در منظومه بلند کک کوهزاد، نژاد کک چنین آمده است:

نژادش ز اوغان، سپاهش هزار همه ناوک انداز و ژویین گذار

(داستان کک کوهزاد، ۱۳۸۲: ۲۳۷)

برخی پژوهشگران درباره نژاد اوغان نوشته‌اند: «اوغان تلفظ کلمه افغان است»<sup>(۱۳)</sup> در خراسان و بعضی از نواحی افغان و اکنون بنا بر آنچه اطلاع دارم هنوز هم در بعضی از نواحی مجاور افغانستان، افغانان را به نام اوغان و افغانستان را ملک اوغان می‌خوانند» (صفا، ۱۳۵۲: ۳۲۲).

در روایات شفاهی مردمی (رک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۳/۳۱۴) و طومارهای نقالی (رک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۷۵؛ نشر نقالی شاهنامه: برگ ۱۴) کک فرزند کوهزاد ابن سرند ابن ضحاک معرفی شده است. تفصیل داستان‌های خاندان سرند و حملات پیاپی آن‌ها به زابلستان در برخی

طومارهای نقالی آمده است. در برخی روایات می‌خوانیم: کندرو وزیر ضحاک و سرنند فرزند ضحاک، هر دو از پیش روی فریدون گریزان می‌شوند و در زابلستان برای خود قلعه‌ای می‌سازند که مانند آن تا آن هنگام ساخته نشده بود (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۸۹/۱؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۷۵). با گذشت زمان، سرنند، دزدان و یاغیان اطراف را به دور خود گرد می‌آورد و دست به غارت و دزدی نواحی مجاور، به‌ویژه زابلستان می‌زند. پهلوانان زابل بارها با سرنند و فرزندش کوهزاد نبرد می‌کنند و هر بار آن‌ها را شکست می‌دهند.

روزی از روزها شم سوار در نخجیرگاهی با جهان‌سوز<sup>(۱۴)</sup> دختر شاه کابل روبه‌رو می‌شود و بدو دل می‌بندد. کورنگ شاه نیز نامه‌ای برای کهرشاه کابلی می‌نویسد و دخترش را برای شم سوار خواستگاری می‌کند. کهرشاه دخترش جهان‌سوز را برای ازدواج آماده می‌کند. در این هنگام خواهر زشت‌روی جهان‌سوز، از پدر می‌خواهد تا او را نیز با عروس همراه سازد. ناگهان در میان راه توفان شدیدی می‌وزد و خواهر عروس از دیگران دور می‌افتد و راه را گم می‌کند. از قضا با کوهزاد ابن سرنند روبه‌رو می‌شود. کوهزاد با دیدن آن دختر، بدون رعایت رسوم آیینی با او درمی‌آمیزد و از پیوند آن دو، کک به دنیا می‌آید.<sup>(۱۵)</sup> (رک: مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۸؛ نشر نقالی شاهنامه: برگ ۱۰ الف).

بر پایه روایات نقالی، هنگامی که زابلستان از دلاوران زابلی خالی می‌شد، مورد تازش سپاهیان سرنند و فرزندانش قرار می‌گرفت. سرانجام در یکی از جنگ‌ها، سرنند کشته می‌شود و کک با شنیدن خبر کشته شدن نیای خود، در صدد انتقام برمی‌آید و بارها به زابلستان حمله می‌کند. در نبردهایی که با زابلیان می‌کند، شماری از نیاکان رستم مانند کورنگ، شم و اترد، به دست کک کشته می‌شوند. حتی کسانی مانند نریمان و سام<sup>(۱۶)</sup> نیز اگرچه در رویارویی با کک، بر او چیره می‌شوند، اما هر بار کک با حيله‌گری از میدان می‌گریزد و خود را به قلعه‌اش می‌رساند. اگرچه پهلوانان سیستان به تعقیب کک می‌پردازند اما از تسخیر قلعه کک درمی‌مانند. یگانه پهلوانی که کک را شکست می‌دهد و او را اسیر می‌کند گودرز است، اما کک با همراهی کاوه موفّق به گریز می‌شود (رک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۳۱-۱۳۳). زال نیز یک‌بار به جنگ کک می‌رود اما در همان آغاز نبرد، از کک شکست می‌خورد (همان: ۲۵۵). سرانجام میان کک و زال عهدی بسته می‌شود مشروط بر آن که کک به زابلستان تازش نیاورد. زال نیز متعهد می‌شود هر سال، ده

چرم گاو زر، برای کک بفرستد (رک: مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۲-۲۵؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۷۵-۲۹۵؛ نثر نقالی شاهنامه: برگ ۵ الف-۶۲ آ).

این نخستین بار در روایات حماسی ایران است که خاندان رستم باج‌گزار دیگران هستند. انگیزه اصلی پیمان بستن زال با کک کوه‌زاد، در روایات متفاوت است. بر پایه یکی از روایات شفاهی، بهزاد فرزند کک، عاشق رودابه می‌شود. کک به محض آن که از ازدواج زال با رودابه آگاه می‌شود، عرصه را بر مردم زابل تنگ می‌کند. زال نیز به ناچار با کک پیمانی می‌بندد و متعهد می‌شود هر سال هفت چرم گاو زر به او بدهد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/۱۹۰). در یکی دیگر از روایات آمده: «زال آمد در میدان. چشم کک که به زال افتاد محبت زال بر دل کک افتاد. سیمای زال را دید جهت شاه‌پر سیمرخ که به خودش بود؛ کک خندید. گفت فرزند سام هستی؟ گفت بلی. کک گفت ای زال زرا محبت تو بر دل من افتاد. آمده بودم زابل را خراب کنم محض خاطر تو گذشتم. سالی یک چرمه گاو، زر، جهت من روانه کن. قبول کرد و کک برگشت» (نثر نقالی شاهنامه: برگ ۶۰ ب). در روایتی دیگر، انگیزه زال از آشتی با کک این بود که مبادا سام اقدام به جنگ با کک نماید و جان خود را از دست بدهد (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۲۵۵). در هفت لشکر از دوستی گرشاسب با کک سخن رفته و گفته شده است که گرشاسب نفرین کرده بود کسی به جنگ کک نرود (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۱۵۱). در مشکین‌نامه سخن از گرفتاری گودرز به دست کک و آزاد ساختن او به میان آمده است مشروط بر آن که زال به کک باج و خراج بدهد (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۱۱۹). در منظومه بلند کک کوه‌زاد نیز آمده است که کک به گرشاسب، نریمان، سام و زال دست‌بردهای فراوانی می‌زد و هیچ‌یک از پهلوانان زابلی، در نبرد با کک پیروز نمی‌شدند. زال از این که می‌دید نیاکانش در زورآزمایی با کک، کاری از پیش نبرده بودند در دل خویش از کک بیم و هراس داشت و بنابراین مجبور به باج‌دهی بود (داستان کک کوه‌زاد، ۱۳۸۲: ۲۳۸).

آنچه در چند روایت نقالی آمده، زائیده خیال‌پردازی راویان است. همچنین انگیزه اصلی باج‌دهی زال در روایت بلند نیز، دچار گشتگی شده است. در دنباله گفتار به علت اصلی باج‌گزاری‌های زال اشاره خواهیم کرد.

## ۳. کک کوهزاد نامه

در کتابخانه بادلیان آکسفورد، مجموعه‌ای از منظومه‌های حماسی به شماره 2544. C. 26 نگهداری می‌شود که میکروفیلم آن به شماره ۱۲۱۳ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است. این مجموعه در بردارنده پنج منظومه سام‌نامه، کک کوهزاد نامه، بهمن‌نامه، برزنامه و بانوگشسب‌نامه است (دانش‌پژوه، ۱۳۴۸: ۱/۵۸۱). این مجموعه با خط نستعلیق نوشته شده است (رک: بانوگشسب‌نامه، ۱۳۸۲: ۴۴). منظومه کک کوهزاد در این مجموعه - که با عنوان «کاک کوهزادنامه» ثبت شده - روایت منحصر به فردی است از داستان نبرد رستم با کک کوهزاد. در حدود بررسی‌های نگارنده، برای نخستین بار مرحوم ذبیح‌الله صفا بوده که به این منظومه اشاره‌ای کوتاه داشته‌اند (رک: صفا، ۱۳۸۳: ۷۵-۷۶).

دست‌نویس کک کوهزاد نامه سه برگ دارد و هر صفحه دارای چهار ستون است. این منظومه از برگ ۴۷ب آغاز می‌شود و به برگ ۵۰الف خاتمه می‌پذیرد. اگرچه در برگ‌های این دست‌نویس، جای خالی برای نوشتن سرنویس‌ها گذاشته‌اند، با این حال نسخه مذکور فاقد سرنویس است. ابیات این دست‌نویس افقی نوشته شده و تنها در برگ ۵۰الف دو بیت را به صورت چلیپا نوشته‌اند. منظومه کک کوهزاد نامه فاقد مقدمه است و دست‌نویس آن انجامه ندارد و کاتب آن نیز نامشخص است. این منظومه با بیت زیر آغاز می‌شود:

چنین گفت فرخنده دهقان پیر / من از گفته او شدم یادگیر

(کک کوهزادنامه: ۴۷ب)

در بیت بالا سخن از دهقان پیری است که داستان کک کوهزاد را روایت کرده است؛ همان مضمونی که در بیشتر منظومه‌های حماسی ملی شاهد آن هستیم و گویا همه آن‌ها تقلیدی از گفتار فردوسی است و یا آن که گویندگان این منظومه‌ها بر آن بوده‌اند که اصالت گفتار خویش را بدین گونه نشان دهند. در این داستان به پادشاهی منوچهرشاه اشاره‌ای نشده است؛ اما سخن از پنج سالگی رستم به میان می‌آید که احتمالاً با دوران پادشاهی منوچهرشاه مصادف بوده است.

مضمون ابیات نخست این منظومه با آغاز منظومه بلند کک کوهزاد کم و بیش برابر است:

در آن گه یکی بدکش جای داشت / کوه در جنگ با ازدها پای داشت



بسه بالا بلند و به پیکر بزرگ  
 گـگـرفته ره و رسم آهرمنی  
 نـبـد کم به مردی ز سام سترگ  
 سـتـمکـاری و دزدی و رهـزنی  
 ز بـیـمـش ره کاروان بسـتـه بود  
 وز آسـیـب او مـرد و زن خسته بود  
 (همان، برگ ۴۷ ب)

سپس به ربوده شدن زیارویانی به دست کک اشاره می‌کند که در دنبالهٔ گفتار به مضمون اسطوره‌ای آن اشاره خواهیم کرد.

زن خـسـوب هر جا که او یافتی  
 شدی تیره شـسـب در میان گروه  
 بـسـه پیوند او تیـسـز بشتافتی  
 گرفتیش بر پشت و رفتی به کوه  
 (همان: برگ ۴۷ ب)

رستم تا این زمان از کک کوهزاد و فتنه‌هایش آگاهی ندارد تا این که روزی به همراه رهام و بهرام از راهی می‌گذرد. ناگهان در میانهٔ راه با دو رهگذر روبه‌رو می‌شود. آن رهگذران با دیدن درشتی و نیرومندی رستم، به ستایش او می‌پردازند و او را به کک کوهزاد همانند می‌سازند. رستم با شنیدن این سخنان، آن دو را به سوی خود فرا می‌خواند و می‌پرسد که چرا مرا مانند نریمان و یا گرشاسب نخواندید و یا چرا از سام و زال نام نبردید؟ آن دو رهگذر حقیقت امر را به رستم می‌گویند و او را به مبارزه با کک ترغیب می‌کنند. یکی از تفاوت‌های دو روایت در این است که در روایت بلند کک کوهزاد سخن از باج دادن سالیانه به کک است اما در کک کوهزاد نامه، زال ماهیانه به کک باژ می‌دهد:

هـمـیـشه بدو می‌دهد بـاژ زال  
 بـسـه هر ماه باژ می‌دهد نی به سال  
 (همان: برگ ۴۸ آ)

رستم با شنیدن سخنان آن دو، خشمگینانه به رهام و بهرام می‌گوید که چرا این سخنان را از من پنهان داشته‌اید؟ رهام بدو پاسخ می‌دهد که ما از بیم زال، چیزی به تو نگفتیم. اما این را بدان که اگر امشب خواستی به جنگ کک بروی من نیز به همراه می‌آیم. <sup>(۱۷)</sup> سپس رهام از رستم می‌خواهد تا به نزد زال برود و از او اجازه رفتن به قلعهٔ کک را بگیرد. رستم با شنیدن این سخن به نزد پدر می‌رود و از او می‌خواهد اجازه بدهد تا به جنگ کک کوهزاد برود. اما زال با شنیدن این سخنان به نفرین کسی می‌پردازد که از کک کوهزاد برای رستم سخن گفته است. زال در دنبالهٔ سخنان خود، از سام و

گرشاسب نام می‌برد که در پیکار با کک کاری از پیش نبرده‌اند. سپس به فرزند خود می‌گوید بهتر است تا هنگام جشن‌های بهاری منتظر بمانی زیرا کک در این جشن‌ها باده‌نوشی می‌کند و مست می‌شود و تو در هنگام مستی می‌توانی بر او شیخون بزنی و او را نابود سازی. اما رستم با شنیدن این سخنان، به سرزنش پدر می‌پردازد و بدو می‌گوید که از پهلوانی خود شرم بدار زیرا هر ماه برای کک باج و خراج می‌فرستی. من نمی‌توانم تا آمدن بهار منتظر بمانم. همین الان به پیکار کک می‌روم و او را نابود می‌سازم. زال نیز با چرب‌زبانی به رستم می‌گوید: فرزندم! تو اکنون پنج ساله هستی و توانایی نبرد با کک را نداری. مدتی صبر کن تا توانایی مبارزه با او را به دست آوری. رستم نیز به ظاهر سخن پدر را می‌پذیرد و بدو می‌گوید ای پدر حرف تو را می‌پذیرم و تا هنگام بهار منتظر می‌مانم.

اما رستم شبانگاه جنگ افزارهای سام را بر تن می‌کند<sup>(۱۸)</sup> و به همراه رهام به سوی قلعه کک روانه می‌شود. در این روایت از خواب شبانگاهی کک و تعبیر خواب‌گزاران سخنی به میان نیامده است. رستم به محض رسیدن به پای قلعه کک، به گونه‌ای فریاد می‌زند که جام شراب از دست کک بر زمین می‌افتد.<sup>(۱۹)</sup> کک با شنیدن آن فریاد به اطرافیان خود می‌گوید این غرّش زال است که این‌گونه بلند و خوفناک است. سپس می‌گوید اگر با زال صد هزار نفر هم آمده باشد، نیازی به همراهی کسی ندارم. اما اگر شمارشان بیشتر بود آن‌گاه شما را آگاه می‌سازم. کک از قلعه پایین می‌آید و با دیدن دو نفر در پای کوه، شروع به رجزخوانی می‌کند. سپس می‌گوید:

همانا که داری ز دستان نژاد کوه باشد به نیروی سیمرخ شاد

اگر رستمی این نه کار تو بود که مایه زیان کردی از بهر سود

چنان ریزمت خون که فریادرس نه سیمرخ بینی نه دستان و کس...

همان از نیاکان تو نیز کس نکرده‌اند گشتن بر این که هوس

(همان: برگ ۴۹ آ)

بر پایه ابیات بالا، کک از رستم پنج ساله نام می‌برد و او را می‌شناسد. این امر باید معلول دو امر باشد: یا آن که کک از تولد شگفت‌آمیز رستم به دستگیری سیمرخ آگاه بوده و یا آن که دلاوری‌های رستم تا این زمان زبانزد همگان شده است. آن‌چنان که در روایت بلند کک کوه‌زاد نیز، خواب‌گزاران از رستم و نیرومندی او سخن می‌گویند:

بدو و گفت موید که از پور زال سخن هست بسیار از دیر سال

(کک کوه زاد، ۱۳۸۲: ۲۴۶)

کک با دیدن رستم بدو می گوید دوست داری در کجا دست به پیکار بزنیم؟ رستم نیز اختیار جنگ را به دست کک می دهد. کک نگاهی به اندام رستم می افکند و کشتی گرفتن را پیشنهاد می دهد. پس از زور آزمایی دو پهلوان با یکدیگر، سرانجام رستم کک را بر زمین می زند و با دشنه ای که از رهام می گیرد سر کک را از تنش جدا می سازد. باید یادآور شویم که زال تا این هنگام از رفتن رستم آگاهی ندارد؛ بنابراین از لشکرکشی او به قلعه کک نیز خبری نیست. در این هنگام ساکنان قلعه به محض دیدن کشته شدن کک به دست رستم، از قلعه بیرون می آیند و از او زنده خواهی می کنند و بدو می گویند:

در این کوه بسیار سیم است و زر	فراوان سلیح و ستام و کمر
همان نیز دی سنار و گوهر بسی	که کک در جهان بستد از هر کسی
هم از دل نوازان کشمیر چند	هم از ماهرویان مشکین کمند
هم از گون ه گون بنده دل نواز	سمن بوی و گل رخ بتان طراز

(همان: برگ ۴۹ ب)

رستم نیز با شنیدن این خبر به درون دژ می رود و در آنجا با زیبارویان فراوانی روبه رو می شود:

بسه که بر دو دیده یکی بنگرید	بسی خوبی خوب رویان دل خواه دید
به چه ره دل آرای چون گلستان	بسه زلف سمن سبای سنبلستان
یکی گفت دخست فلان مهترم	یکی گفت دخست فلان سرورم
هر آن کو ز هر کس که می گفت راز	بر آن کسش [ او ] می فرستاد باز

(همان: برگ ۴۹ ب)

در این هنگام چشم رستم به ماهرویی می افتد:

میان اندرون بود یک ماهوش	بسه رخسار خوب و به رفتارخوش
بسه رخ دل ربای و به لب دل گشای	تمام از خرد آفریدش خدای
هنوز از بد آسمان دل نواز	ندیده ز کک دست بر خود دراز
جهان پهلوان دید او را به دل	پسندید کو بسد بتی دل گسل

چو رستم نگه کرد و او را بدید ز شادی شتـ ابا ن به نزدش دوید

(همان: برگ ۵۹ ب؛ ۵۰ آ)

رستم از پدر و مادر و زادگاه آن دختر سخن می‌پرسد. دختر در پاسخ می‌گوید:

به گیتی بود داستانم دراز به پیوند من مهر و مه را نیاز  
جوان چون بدان گونه مهر و بدید ز گل، رخ، ز مشک‌سیه، موی دید  
بسه دل مهربان گشت بر ماه‌چهره بدان ماه‌چهره برافگند مهر

(همان: برگ ۵۹ ب؛ ۵۰ آ)

آن‌گاه رستم به همراه آن ماه‌روی که نامی از او برده نمی‌شود به می‌گساری و غذاخوردن می‌پردازد. سپس رستم به همراه رهام و آن دختر زیاروی به سیستان باز می‌گردد. رستم برای نشان دادن شجاعت خویش، سر بریده شده کک را نشان زال می‌دهد. اما زال با دیدن ته‌ور و گستاخی فرزند خویش، فریاد می‌کشد و بدو می‌گوید دلت برای من و مادرت به‌رحم بیاید و ما را با مرگ خویش داغ‌دار مساز. رستم نیز با شنیدن این سخنان پاسخ می‌دهد که ای پدر، از این به بعد از دستور تو سرپیچی نخواهم کرد و مطیع امر تو خواهم بود. در پایان منظومه کک کوه‌زاد نامه، سخن از عشق‌بازی رستم با آن ماه‌روی به میان آمده است:

دلاور شیبستان بدان دلستان بیاراست مانده گلستان  
اگرچه ندانست کش چون کند ز گل‌برگ چون غنچه پر خون کند  
گه از باغ رویش گلی تازه چید گه از چشمه نوش او می‌کشید<sup>(۲۰)</sup>  
مهر او را که باشد یکی ماه‌روی چو نسرین به روی و چو عنبر به موی  
نباشد بر مهربانان به داد اگر زان که نبود بدان ماه شاد  
به مهر اندرون پر دل نام‌دار همی بود با سـ و خرم بهار<sup>(۲۱)</sup>

(همان: برگ ۵۹ ب؛ ۵۰ آ)

بنا بر آنچه گذشت، می‌توان گفت که اگرچه درون‌مایه اصلی روایت بلند کک کوه‌زاد، غیرت رستم در کین‌خواهی خون نیاکانش و تلاش او برای به دست آوردن نام و زدودن ننگ است، اما بن‌مایه روایت

کوتاه این داستان، چیزی فراتر از موارد یاد شده است. بن مایه اصلی و کهن کک کوهزاد نامه، نبرد پهلوان داستان با پتیاره‌ای است که دختران پادشاهان را می‌ربوده است و سرانجام قهرمان داستان، با کشتن این آفریده اهریمنی و آزاد ساختن شاه‌دختان در بند او، با یکی از این دختران که معمولاً کوچک‌ترین و زیباترین آن‌هاست، ازدواج می‌کند.

این مضمون اسطوره‌ای، در برخی منظومه‌های حماسی و بسیاری داستان‌های عامیانه نیز دیده می‌شود. بن مایه کهن‌تر آن، اژدهاکشی پهلوان و ازدواج او با دختری است که یا در چنگ اژدها گرفتار شده است و یا آن که برای پادشاه کار نیک پهلوان داستان، دختری را به او پیشکش می‌کند.<sup>(۲۲)</sup> (رک: مشتاق مهر و آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۵۰-۱۵۳؛ رستگارفسایی، ۱۳۷۹: ۱۸۱). این قهرمان در بیشتر داستان‌ها، خود شاه‌زاده و یا از نسل بزرگان است.

در اساطیر متأخرتر به نظر می‌رسد اژدهاکشی جای خود را به دیوکشی می‌دهد.<sup>(۲۳)</sup> آن‌چنان که یکی از پژوهشگران می‌نویسد: «برای نمونه، ربودن دیو دختران را که در داستان‌های عامیانه هم بارها تکرار شده است، می‌تواند صورت دیگری از گرفتاری دختران در دست اژدها، یا تجسم حماسی او باشد که خود تغییر یافته مضمون حبس آب‌ها، از سوی اژدها، در اساطیر باشد» (آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۸۴).

صورت کلی این داستان‌ها که پیشینه‌ای هندو اروپایی دارد چنین است: اژدهایی عاشق دختر/دختران سرزمینی می‌شود. به همین دلیل خشک‌سالی و بی‌آبی را بر مردمان فرو می‌آورد. هیچ یک از پهلوانان نامدار آن سرزمین، کاری از پیش نمی‌برند. به فرمان شاه آن سرزمین، ساکنان آنجا مجبور می‌شوند برای دسترسی به آب، هر هفته یا هر ماه - در اساطیر متأخرتر هر سال - به آن اژدها دختری پیشکش کنند تا به مردم اجازه استفاده از آب را بدهد. در دگردیسی‌های بعدی، اژدها به دیوی تبدیل می‌شود که این بار دیگر، دختری به او پیشکش نمی‌شود؛ بلکه خود دیو است که دختران را پنهانی می‌برد و آن‌ها را در جایی مخوف، که معمولاً چاهی عمیق و یا غاری تاریک است، پنهان می‌سازد. این دیو اگرچه با دختر نشست و برخاست می‌کند؛ اما به دلیل عدم تمکین دختر، با او نزدیکی نمی‌کند و دختر همچنان باکره می‌ماند. سپس پهلوان نژاده‌ای از راه دور می‌رسد که از جریان ربوده شدن دختر به دست دیو و یا پیشکش کردن دختر به اژدها آگاهی ندارد. اما به محض آگاه شدن از حقیقت امر، با وجود ممانعت ساکنان شهر، به جنگ اژدها/دیو می‌رود و سرانجام با کشتن

این پتیارگان و آزاد ساختن دوشیزه/دوشیزگان از چنگ آن‌ها، با یکی از دختران که غالباً او نیز شاه‌دخت است، ازدواج می‌کند.

باید یادآور شویم که اژدها در اساطیر ایران، نماد خشک‌سالی و پلیدی است (امیدسالار، ۱۳۸۴: ۳۵۸؛ همچنین رک: رستگارفسای، ۱۳۷۹: ۱۳). دیو نیز یکی از بزرگ‌ترین آفریده‌های اهریمنی است. در اساطیر ایران، اپوش معروف‌ترین دیو خشک‌سالی و قحطی است که در تیریشْت/وستا از او و جدالش با ایزد تیشتر یاد شده است (رک: دوستخواه، ۱۳۸۴: ۳۳۴-۳۳۶). کک کوهزاد نیز بر پایه برخی روایات، نماد خشک‌سالی و قحطی است. برای مثال در برخی طومارهای نقالی آمده است که کک کوهزاد و نیاکانش در حملات خود به زابلستان، خرمن‌ها را غارت می‌کردند و آنچه را هم که مازاد و اضافی بود به آتش می‌کشیدند (رک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۷۵، ۹۴؛ نثر نقالی شاهنامه: ۸، ۱۳ آ). در آغاز منظومه کوتاه کک کوهزاد نیز به این ویژگی کک تلویحاً اشاره شده است:

ز پوشیدنی و ز گسترردنی  
هم از گونه‌گون بی‌کران خوردنی  
بی‌مردی بخوردی به مردی و زور  
نرفتگی به نزدیک او کس ز دور  
(کک کوهزاد نامه، ۴۷ب)

همه این بن‌مایه‌های اساطیری کشته شدن اژدها/دیو به دست قهرمان داستان، در روایت کوتاه کک کوهزاد نیز به چشم می‌آید: نخست کک کوهزاد (اژدها/دیو) در هیئت پهلوانی دیوچهره، که در آغاز منظومه هم بدان اشاره شده است، (رک: کک کوهزاد نامه، ۴۸ آ) به ربودن دختران زیبارو دست می‌زند و آن‌ها را به قلعه‌ای (غار/چاه مخوف) می‌برد که تا آن هنگام، گرشاسب، سام و نریمان (پهلوانان نامدار آن سرزمین) نتوانسته‌اند به درون آن گام بگذارند. به فرمان زال (شاه آن سرزمین)، سر هر ماه به کک (= اژدها/دیو) زر و مال فراوانی به همراه دختری (رک: مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۱۲۲؛ انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۹۱/۱؛ همان: ۱۰۱/۲) داده می‌شود تا به سیستان حمله‌ور نشود. درحقیقت با این کار می‌خواهند جلوی خشک‌سالی و قحطی را بگیرند. بنابراین ماهیانه باج داده شود معقول‌تر از باج‌دهی سالیانه است که در برخی روایات آمده است.

رستم (قهرمان داستان) که خود نژاده است، این بار نه به دلیل بیگانه بودن، بلکه به علت خردسالی‌اش، از تعرضات کک (اژدها/دیو) آگاهی ندارد. اما هنگامی که به طور ناگهانی از باج دادن (پیشکش کردن

دختر) به اژدها/دیو آگاه می‌شود، علی‌رغم ممانعت کسانی مانند زال (ساکنان شهر)، به جنگ کک (اژدها/دیو) می‌رود. در گشتی با دشمن خویش، او را شکست می‌دهد و از بین می‌برد. رستم پس از پیروزی بر کک (اژدها/دیو)، شماری از شاه‌دختان را که در بند کک گرفتار هستند نجات می‌دهد. سرانجام پادشاه این پیروزی (اژدهاکشی / دیوکشی)، عشق‌بازی رستم با دختر نژاده‌ای (= شاه‌دخت) است که کک (اژدها/دیو) تا آن زمان بدو تعرض نکرده است.<sup>(۲۴)</sup>

### نتیجه‌گیری

۱- همان‌گونه که اشاره شد، بن‌مایه اصلی روایت کک کوهزاد نامه، نبرد پهلوان با دیو خشک‌سالی است. بنابراین به احتمال زیاد در روایات کهن تر، کک کوهزاد، اژدها و یا دیوی بوده<sup>(۲۵)</sup> که آب را به روی مردم ایران/سیستان می‌بسته است. مردمان ایران/سیستان نیز برای به دست آوردن آب، ناگزیر بوده‌اند دختری را به این اژدها/دیو پیشکش کنند. سرانجام پهلوانی از خاندان گرشاسب پیدا می‌شود و گزند این پتیاره را از ایران/سیستان دور می‌سازد.<sup>(۲۶)</sup>

۲- به نظر می‌رسد روایت کوتاه کک کوهزاد (کک کوهزاد نامه) از روایت بلند آن، کهن تر و اصیل تر باشد. به بیان دیگر، به چند دلیل می‌توان گفت روایت بلند و معروف کک کوهزاد- که در ملحقات برخی شاهنامه‌ها آمده- برگرفته از روایت کوتاه این داستان است:

نخست، در روایت کوتاه کک کوهزاد، اسطوره‌ای کهن و پیشینه‌دار مندرج است که در روایت بلند این داستان - به دلیل دگرگونی‌های بسیاری که در آن راه یافته است - چندان به چشم نمی‌آید.

دوم، شمار واژگان تازی در ۲۶۶ بیت روایت کوتاه کک کوهزاد، محدود به چند واژه است؛ اما اگر همین تعداد از ابیات روایت بلند را بررسی کنیم، بسامد واژگان تازی بسیار بالا است و این خود متأخر بودن روایت بلند را ثابت می‌کند.

سوم، در روایت کوتاه کک کوهزاد، مصراع یا بیت‌هایی دیده می‌شوند که در روایت بلند نیز عیناً و یا با اندکی تفاوت، تکرار شده‌اند. اگر این امر ناشی از دخل و تصرف کاتبان نباشد، دلیل دیگری است که یکی از این منظومه‌ها برگرفته از دیگری است. از آنجا که در سنت داستان‌پردازی ادبیات فارسی، غالباً منظومه‌های بلندتر، الگو گرفته و یا به نوعی سرقت شده از روایات کوتاه هستند، مانند سام‌نامه از شاعری

خواجو نام که برگرفته از همای و همایون خواجوی کرمانی است (رک: خواجوی کرمانی، ۱۳۷۰: ۱۵-۲۱؛ محمدزاده-رویانی، ۱۳۸۶: ۱۷۲؛ عابدی، ۱۳۸۸: ۵۷۱) و یا منظومه *بیژن‌نامه* از گوینده‌ای به نام عطایی که سرقتی آشکار از داستان بیژن و *منیژه شاهنامه* فردوسی است (رک: متینی، ۱۳۶۰: ۳۲-۳۳؛ سلمی، ۱۳۷۴: ۹۹)، بنابراین احتمال این که روایت بلند کک کوه‌زاد از روایت کوتاه آن گرفته شده باشد به مراتب بیشتر از عکس آن است.

۳- یکی از مهم‌ترین نکاتی که از روایت کوتاه کک کوه‌زاد به دست می‌آید، مسأله ازدواج رستم با شاه‌دختی است که نامی از او برده نمی‌شود و هویت او نیز مانند هویت مادر سیاوش<sup>(۲۷)</sup> مشخص نیست و بنا بر گفته دختر (به گیتی بود داستانم دراز). در *شاهنامه* از ازدواج رستم با ته‌مین سخن به میان آمده که حاصل این پیوند، تولد سهراب است؛ اما به مادر فرامرز اشاره‌ای نشده است. این نکته سبب شده که در برخی متون منظوم و مثنوی بعدی، درباره نام و هویت مادر فرامرز روایاتی بیاید که ممکن است برخی از آن‌ها ساختگی و مربوط به ادوار متأخر باشد. برخی پژوهشگران نیز این گوناگونی روایات درباره مادر فرامرز را ناشی از تعدد و تنوع داستان‌های فرامرز در متون و منابع گوناگون دانسته‌اند (آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۷۸-۱۷۹). پس این احتمال نیز وجود دارد که در یکی از روایات کهن، مادر فرامرز همان شاه‌دختی بوده که رستم او را از چنگ کک کوه‌زاد رهانیده است.

### یادداشت‌ها

۱- اگرچه این دو روایت در برخی نسخه‌های کهن *شاهنامه* وارد شده‌اند، اما بنا بر پژوهش برخی شاهنامه‌شناسان، هر دو روایت، الحاقی است و سروده فردوسی نیست (رک: خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۳۹-۱۴۹).

۲- ببر بیان نام ازدهایی بزرگ در سرزمین هندوستان بود که سرانجام با دلاوری و شهامت رستم، از بین می‌رود. در پایان روایت ببر بیان، به دو نکته مهم اشاره می‌شود: نخست، ساختن زره زخم‌ناپذیری برای رستم از پوست ببر بیان و دوم، به دنیا آمدن فرامرز از ازدواج دختر رای هند با رستم زال. درباره جزئیات و تحلیل این داستان بنگرید به: (همان: ۲۹۲-۲۹۸).

۳- داستان پتیاره روایت دیگری از نبرد رستم با ببر بیان است. بن‌مایه این داستان با روایت ببر بیان تفاوت چندانی ندارد؛ اما از دو نکته‌ای که در بالا بدان اشاره شد، سخنی به میان نیامده است. برای آشنایی بیشتر با این منظومه رک: (همان: ۳۰۶-۳۱۲).



۴- داستان شکاوندکوه نیز روایت کهن تری از رفتن رستم به دژ سپند است. در این منظومه، رستم برای کین خواهی از خون نیایش نریمان، با همکاری بازرگانی به دژ شکاوند می رود و سرانجام آنجا را به تصرف خویش درمی آورد. مرحوم صفا در مقاله ممتع خویش، از این منظومه با عنوان «رزم نامه سگاوند کوه» یاد کرده و به بررسی و تحلیل آن پرداخته‌اند (رک: صفا، ۱۳۸۳: ۷۱-۸۰)؛ اما در نسخه منحصراً به فرد این داستان- که نگارنده نیز در اختیار دارد- همه جا «شکاوند» آمده است نه «سگاوند».

۵- چند منظومه اخیر به همراه دو منظومه حماسی دیگر، به دست نگارنده پیرایش و تصحیح شده است که در آینده‌ای نزدیک، به علاقه‌مندان تقدیم می‌گردد.

۶- در دو روایت شفاهی از کک کوهزاد، صحنه وقوع حوادث، در دوران پادشاهی تورج (۴) (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/۱۹۱) و در روایت دیگر دوران کی کاووس (همان: ۱۹۵) است. همچنین در برخی طومارهای نقالی، از نوذر (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۱۵۳) و کی کاووس (رستم‌نامه، ۱۳۸۶: ۱۱) نام برده شده است.

۷- بر پایه پژوهش‌های اخیر، سال درگذشت فردوسی ۴۱۶ ه.ق. بوده است (رک: نحوی، ۱۳۹۰: ۲۱۵). به دلیل آن که در بیشتر روایات مربوط به دوران کودکی رستم، اثر تقلید از گفتار فردوسی مشهود است، زمان سرایش برخی از این منظومه‌ها، پس از سال ۴۱۶ بوده است. از آنجا که برخی از این منظومه‌ها، به کهن‌ترین نسخه کامل موجود از شاهنامه مورخ ۶۷۵ ه.ق. نیز راه یافته‌اند (رک: فردوسی، بریتانیا، ۱۳۸۴: ۲۷ب-۱۲۸)، نباید روایت آن‌ها را ساختگی و مربوط به قرون متأخر بدانیم.

۸- روایت کوتاه ۲۶۶ بیت و روایت بلند ۶۶۳ بیت دارد.

۹- نگارنده در حال حاضر به شاهنامه چاپ فولرس دسترسی ندارد تا درباره وجود یا عدم وجود داستان کک کوهزاد در این شاهنامه نظر دهد. همچنین باید یادآور شویم که داستان کک کوهزاد در شاهنامه چاپ ژول مول نیامده است.

۱۰- در برخی روایت‌های شفاهی و نقالی، نبرد رستم با کک کوهزاد، در سنین دیگری روی داده است: نه‌سالگی (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/۱۹۱)، ده سالگی (همان: ۱۰۶/۲؛ ۳۲۵/۳؛ رستم‌نامه، ۱۳۸۷: ۱۰۶؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱، ۲۸۷)، سیزده سالگی (فردوسی‌نامه، ج ۱، ص ۱۹۹)، چهارده سالگی (همان، ج ۳، ص ۵۰)، پانزده سالگی (همان، ج ۱، ص ۱۹۹)، هجده سالگی (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۲/۲۰۳) و بیست و سه سالگی (همان: ۶۱/۱). آن‌چنان که ملاحظه می‌شود، سن رستم در این روایات متفاوت است. گویا برخی راویان توجه نداشته‌اند که

این نبرد هرچه بیشتر در سنین خردسالی رستم روی می‌داده بر ارزش حماسی داستان افزوده می‌شده است.

- ۱۱- در برخی روایات نقلی، از کک فرزندی باقی می‌ماند به نام توک، که او هم به دست کوهزاد پدر کک کشته می‌شود (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۱۲۵). بر پایه یکی از روایات، مادر شغاد از نسل کک کوهزاد بوده و پاس پرهیزگار نیز یکی از برادرزادگان کک خوانده شده است (طومار کهن شاهنامه فردوسی، ۱۳۹۰: ۷۹۹).
- ۱۲- توضیح آن که منظومه‌های حماسی بر جای مانده در دو دسته متمایز جای می‌گیرند: نخست آن دسته حماسه‌هایی که ریشه در روایات پیش از اسلام دارند مانند شاهنامه، گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه و ... و دوم حماسه‌هایی که روایاتشان به تقلید از شاهنامه فردوسی سروده شده و در واقع شماری از قهرمانان آنان، ساخته و پرداخته ذهن نقّالان و داستان‌پردازان دوره اسلامی است و ریشه در حماسه‌های ملی ایران ندارند (رک: نحوی، ۱۳۸۰: ۳۷۱-۳۷۲؛ آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۷۵؛ همچنین رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۹۱-۱۹۳).
- ۱۳- در یکی از طومارهای نقلی نیز می‌خوانیم که سپاه کک، از افغانی‌ها و عرب‌ها تشکیل شده بود (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۷۵).
- ۱۴- در مشکین‌نامه این دختر حلیمه و خواهرش علیمه نام دارند (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۲۸).
- ۱۵- از آنجا که راویان و نقّالان، نظر مساعدی به کک نداشته‌اند، با ساختن این داستان بر آن بوده‌اند تا کک را حاصل رابطه‌ای نامشروع معرفی کنند. از این گذشته، توصیفاتی که از کک شده نیز مغرضانه است: سر تراشیده، زنج تراشیده، یک جفت سیل بی‌حیا، پیچ در پیچ چون دم شیر از بناگوش به در رفته، چشم‌ها عین کاسه خون (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۳/۳۱۴)، هیکل عجیب، دهن او بسیار فراخ، دماغ بسیار درشت، دنباله چشم او شکافته، سرش از سینه درآمده یعنی گردن ندارد (مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۳۱). یک چشم او سرخ [بود] و یک چشم او کبود. پس و پیش او یکی بود. (نثر نقلی شاهنامه: ۱۴ الف).
- با این حال توصیفاتی که در دو روایت بلند و کوتاه منظوم از کک می‌شود به گونه‌ای است که چیزی از ویژگی‌های پهلوانان بزرگ کم ندارد.
- ۱۶- بنا بر برخی روایات شفاهی، نریمان و سام سوار نیز به دست کک کشته می‌شوند (رک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ۱/۱۹۲؛ همان: ۲/۱۰۶).
- ۱۷- باید یادآور شویم که در روایت بلند کک کوهزاد، رستم «میلا» را علی‌رغم میل شخصی او و در حالت مستی، با خود به سوی قلعه کک می‌برد (داستان کک کوهزاد، ۱۳۸۲: ۲۴۴-۲۴۵).
- ۱۸- درباره این بن‌مایه اساطیری که قهرمان داستان سلاح نیاکانش را بر تن می‌کند و به جنگ پتیارگان می‌رود، بنگرید به: (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۳۶۶-۳۹۰).



امیدسالار، محمود. (۱۳۸۴). «اژدها». *دانش‌نامه زبان و ادبیات فارسی*. جلد ۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم. (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه*. ۳ جلد. تهران: علمی.

ایران‌شان بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۰). *بهم‌نامه*. تصحیح رحیم عقیقی. تهران: علمی و فرهنگی.

بانوگسب‌نامه. (۱۳۸۲). تصحیح روح‌انگیز کراچی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

بهار، محمدتقی. (۱۳۷۹). *فردوسی‌نامه*. به کوشش محمد گلبن. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

بیغمی، محمد. (۱۳۸۱). *داراب‌نامه*. تصحیح ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.

بیغمی، محمد. (۱۳۸۸). *فیروز شاهنامه*. به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری. تهران: چشمه.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲). «بیر بیان». *گل رنج‌های کهن*. به کوشش علی دهباشی. تهران: مرکز.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۸۶). *حماسه: پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی*. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

\_\_\_\_\_ . (۱۳۶۴). «معرفی و ارزیابی برخی دست‌نویس‌های شاهنامه (۳)». *ایران‌نامه*. سال چهارم. شماره ۱۴. صص ۲۲۵-۲۵۵.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). «نظری درباره هویت مادر سیاوش». *سخن‌های دیرینه*. تهران: افکار.

خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۲). الف. «یکی داستان است پر آب چشم». *گل رنج‌های کهن*. تهران: مرکز.

خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۴). «آزاد سرو». *دانش‌نامه زبان و ادبیات فارسی*. جلد ۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خواجهی کرمانی. (۱۳۷۰). *برگزیده سام‌نامه*. به انتخاب منصور رستگار فسایی. شیراز: نوید.

*داستان رستم و کک کوهزاد*. (۱۳۸۲). به کوشش هاشم محمدی. ممسنی: فریاد کویر.

*داستان کک کوهزاد*. (۱۳۸۲). به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

*داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر*. (۱۳۷۸). گزارش کتابیون مزداپور. تهران: آگه.

دانش‌پژوه، محمدتقی. (۱۳۴۸). *فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران*. ۳ جلد. تهران: دانشگاه تهران.

دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۴). *اوستا. کهن‌ترین سرودهای ایرانیان*. تهران: مروارید.

دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۰). «مادر سیاوش». *حماسه ایرانی یادمانی از فراسوی هزاره‌ها*. تهران: آگه.

- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). *اژدها در اساطیر ایران*. تهران: توس.
- رستم‌نامه. (۱۳۸۷). به کوشش یوسف پیری. تهران: پیری.
- ریاحی، محمد امین. (۱۳۸۷). فردوسی. تهران: طرح نو.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). *سایه‌های شکار شده*. تهران: طهوری.
- سلمی، عباس. (۱۳۷۴). «بیژن‌نامه». فرهنگ. شماره ۱۶. صص ۹۹-۱۰۵.
- سیستانی، ملک شاه حسین. (۱۳۸۹). *احیاء الملوک*. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: علمی و فرهنگی.
- صد در ثرو و صد در بندهش. (۱۹۰۹). به کوشش دابار. بمبئی.
- صفا. ذبیح الله. (۱۳۵۲). *حماسه سیرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۳). «رزم‌نامه سگاوندکوه». *هفتاد مقاله*. گردآورده یحیی مهدوی. ایرج افشار. ۲ جلد. تهران: اساطیر.
- طرسوسی، ابوطاهر محمد. (۱۳۷۴). *داراب‌نامه*. به کوشش ذبیح الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- طومار شاهنامه فردوسی. (۱۳۸۱). احمد هاشمی و سید مصطفی سعیدی. تهران: خوش‌نگار.
- طومار کهن شاهنامه فردوسی. (۱۳۹۰). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد. تهران: دنیای کتاب.
- طومار تقالی شاهنامه. (۱۳۹۱). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: به‌نگار.
- عابدی، محمود. (۱۳۸۸). «سام‌نامه». *دانش‌نامه زبان و ادبیات فارسی*. جلد ۳. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- عطایی. *برزنامه جدید*. دست‌نویس کتابخانه پاریس به شماره ۱۱۸۹.
- \_\_\_\_\_. *بیژن‌نامه*. دست‌نویس کتابخانه بادلیان به شماره MS.pers.e.14
- فرامرزن‌نامه. (۱۳۲۴ ه.ق.). به اهتمام رستم تفتی. بمبئی: چاپخانه فیض رسال.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- \_\_\_\_\_. (۱۳۸۶). *شاهنامه فردوسی*. چاپ بروخیم. تصحیح عباس اقبال، مجتبی مینوی، سعید نفیسی. به کوشش بهمن خلیفه. تهران: طلایه.
- \_\_\_\_\_. (۱۳۷۹). *شاهنامه فردوسی*. تصحیح ترنر ماکان. به خط اولیا سمیع شیرازی. تهران: سنایی-سعیدی.
- \_\_\_\_\_. (۱۳۸۰). *شاهنامه فردوسی*. تصحیح و توضیح ملک‌الشعراء بهار. به کوشش علی میر انصاری. تهران: اشتاد.
- \_\_\_\_\_. (۱۳۸۴). *شاهنامه فردوسی* (چاپ عکسی از نسخه کتابخانه بریتانیا به شماره Add.21,103
- (. نسخه برگردانان ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طلایه.
- قصه‌های مشدی گلین خانم. (۱۳۸۸). گردآوری ل. پ. لول ساتن. تهران: مرکز.

- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۱). *کیانیان*. ترجمه ذبیح الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- کک کوزه‌زاد. (۱۳۸۴). به کوشش احمد ابو‌محبوب. تهران: نغمه زندگی.
- کک کوزه‌زاد نامه. دست‌نویس کتابخانه بادلیان به شماره 2544. 26. C.
- گورانی، مصطفی بن محمود. (۱۳۸۹). *شاهنامه کردی*. تصحیح ایرج بهرامی. تهران: آنا.
- متینی، جلال. (۱۳۶۰). «دربارۀ بیژن‌نامه». *آینه*. سال هفتم. شماره ۱ و ۲. صص ۳۲-۳۶.
- محبوب، محمدجعفر. (۱۳۸۷ الف). «افسانه‌ی گل‌ریز». *ادبیات عامیانه ایران*. تهران: چشمه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷ ب). «بهرام و گلندام». *ادبیات عامیانه ایران*. تهران: چشمه.
- محمدزاده، سیدعباس؛ رویانی، وحید. (۱۳۸۶). «سام نامه از کیست؟». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. سال ۴۰. شماره ۱۵۸. صص ۱۵۹-۱۷۶.
- مشتاق مهر، رحمان؛ آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۶). «که آن ازدها زشت پتیاره بود». *گوهرگویا*. سال اول. شماره ۲. صص ۱۴۳-۱۶۹.
- مشکین‌نامه. (۱۳۸۶). طومار حسین بابا مشکین. به اهتمام داوود فتح‌علی بیگی. تهران: نمایش.
- منوچهرخان حکیم. (۱۳۸۴). *اسکندرنامه*. به کوشش علیرضا ذکاوتی قراگزلو. تهران: میراث مکتوب.
- مهدی، فضل‌الله. (۱۳۸۹). *افسانه‌های کهن ایرانی*. تهران: هیرمند.
- نشر *تقالی شاهنامه*. دست‌نویس کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۹۰۰۶۹.
- نحوی، اکبر. (۱۳۸۰). «ناگفته‌هایی درباره برزنامه». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*. سال ۳۴. شماره ۲. صص ۳۸۱-۳۸۸.
- نحوی، اکبر. (۱۳۹۰). «نقد روایتی از چهارمقاله درباره زندگانی فردوسی». *جستارهای ادبی*. سال ۴۴. شماره ۳. صص ۱۸۵-۲۲۰.
- هفت لشکر. (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مداینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.